**سخنی در بارۀ**

**لوح تسلیت آمیز حضرت بهآءالله به اعزاز**

**حاجی میرزا حسن افنان کبیر و همسرشان، بی بی جان بیگم**

علاءالدین قدس جورابچی

جولای ۲۰۱۰

**فهرست**

۱ – متن لوح

۲ – مضمون فارسی لوح

۳ – شرح احوال جناب افنان کبیر صادره از قلم حضرت عبدالبهآء

۴ – توضیح مطالب و مسائل مندرج در لوح

۵ – واژه نامه به ترتیب حروف الفبا

**هُوَ المُعَزِّى المُسَلِّی**

يا أَفنانِى إِنّا نَذکُرُ ما وَرَدَ عَلَيکُم مِنَ الأَحزانِ فِى أَيّامِ الرَّحمن نُعَزِّيکُم بِآياتِ اللهِ رَبِّ العالَمِين. لَعَمرُ اللهِ إِنَّ الَّذِى صَعِدَ رَأَيناهُ فارِغاً عَنِ الدُّنيا وَ مُقَدَّساً عَن غُبارِها وَ دُخانِها و وَجَدناهُ عَلی رَوحٍ وَ رَيحانٍ عَلی شَأنٍ لَو يَظهَرُ عَلی مَن عَلَی الأَرضِ لَيَنقَطِعُنَّ عَمّا عِندَهُم مُتَوَجِّهِينَ إِلَی اللهِ العَزيزِ الحَميد. طوبىٰ لَکَ بِما سَمِعنا مِن لِسانِکَ کَلِمَةَ الشُّکرِ و التَّسلِيمِ وَ وَجَدنا مِن قَلبِکَ نَفَحاتِ الرِّضاء إِنَّ رَبَّکَ هُوَ العَلِيمُ الخَبِير. أَنِ انظُر ثُمَّ اذکُر إِذ أَرسَلنا مُبَشِّرِى بِآياتِى وَ أَعطَيناهُ ابناً سَمَّيناهُ بِأَحمَد وَ رَفَعناهُ إِلیٰ مَقامٍ مَا اطَّلَعَ بِهِ إِلَّا اللهُ العَلِيمُ الحَکِيمُ. وَ مِن قَبلِهِ أَرسَلنا مُحَمَّداً رَسولِی وَ أَعطَيناهُ ابناً سُمِّىَ بِقاسِم وَ مِن بَعدِهِ بِعَبدِ الله وَ مِن بَعدِهِ بِإِبراهِيمَ وَ رَفَعناهُم حِکمَةً مِن عِندِنا وَ أَنا المُقتَدِرُ القَدِيرُ. لَقَّبَهُ المُشرِکُونَ بِأَبتَر. أَنزَلنا عَليه آيَةً مِن عِندِنا وَ أَنَا المُنزِلُ القَدِيم "المالُ وَ البَنُونَ زِينَةُ الحيوةِ الدُّنيا وَ الباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيرٌ عِندَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَيرٌ أَمَلَاً" وَ أَخَذنَا المُشرِکِينَ قَهراً مِن عِندِنا وَ سُلطاناً مِن لَدُنّا. کَذلِکَ تَضَوَّعَت نَفَحاتُ الوَحى لِتَشکُرَ رَبَّکَ الذّاکِرَ العَلِيم. يا أَفنانِى نُحِبُّ أَنَ نُلقِىَ عَلَيکَ ما أَلقَيناهُ عَلی أَحَدٍ مِن أَحِبّائِى لِتَجِدَ فِى نَفسِکَ نورَ الاِصطِبارِ مِن لَدُن رَبِّکَ العَزِيزِ الفَريد. عَظَّمَ اللهُ أَجرَکَ فِى ابنِکَ الَّذِى صَعِدَ إِلَيه کَما صَعِدَ ابنِى مَهدِى فِى أَوَّلِ الورودِ فِى السِّجن. يا أَفنانِى إِنَّ الدُّنيا مُکَدَّرَةٌ مُغَبَّرَةٌ قَدَّمَت مِحنَتُها راحَتَها وَ سَبَقَت نِقمَتُها نِعمَتَها وَ زادَ تَعَبُها طَرَبَها. اوست محبوب غافلين و مبغوض عارفين راحت و وفا در او چون کيميا و بلاى او خارج از حدّ إحصا. يَرى فِيهَا الإِنسانُ ما لا يُحِبُّ أَن يَراهُ وَ يُعاشِرُ مَعَ مَن لا يُرِيدُ لِقائَه. لَو کانَ لَها مَقامٌ لَتَرانِى مُستَوِياً عَلی عُروشِها وَ لَو کانَ لَها قَدرٌ ما أَعرَضَ عَنها مُوجِدُها وَ سُلطانُها. إِيّاکَ أَن يُحزِنَکَ حُزنُها أَو يُسِرَّکَ زُخرُفُها عِزُّها ذُلٌّ وَ ثَروَتُها فَقرٌ وَ بقائُها فَناءٌ. أَينَ شَوکَةُ پرويز وَ ذَهَبُهُ الإِبرِيز وَ أَينَ شَوکَةُ الفَراعِنَة وَ قُصورُهُمُ العالِيَة وَ أَينَ ثَروَةُ الجَبابِرَة وَ جُنودُهُمُ المَصفُوفَة. لَو تَنظُرُ اليَومَ فِى قَصرِ کِسرَى لَتَراهُ مَحَلَّاً لِلعَنکَبوتِ وَ الصَّدَى أَنِ اعتَبِروا يا أُولِی النُّهى. لا تَحزَن بِما وَرَدَ عَليکَ إِنّا نُعَزِّيکَ وَ نُسَلِّيکَ وَ نُوصِيکَ بِالصَّبرِ وَ الاِصطِبار إِنَّ رَبَّکَ هُوَ الآمِرُ المُختار. إِنّا ما أَرَدنا مِنَ الدُّنيا إِلّا أَهلَها وَ إِنَّها مِن حيثُ هِىَ هِىَ مَوطِئُ قَدَمِى وَ مَرتَعُ أَغنامِى وَ مَنظَرُ أَولِيائِى وَ مَطلَعُ ظُهوراتِ قُدرَتِى وَ مَظهَرُ أَسمائِىَ الحُسنَى وَ صِفاتِىَ العُليا. إِنَّ رَبَّکَ هُوَ المُبَيِّنُ العَلِيمُ. وَ نَذکُرُ وَرَقَتِىَ الَّتِى أَحاطَتهَا الأَحزانُ بِما وَرَدَ عَلَيها مِنَ القَضاءِ المُبرَمِ مِن لَدَى اللهِ مالِکِ القِدَمِ نَسأَلُهُ تَعالَی بِأَن يُبَدِّلَ حُزنَها بِذِکرِهِ وَ ثَنائِهِ وَ آياتِهِ وَ بَيِّناتِهِ وَ قُربِهِ وَ لِقآئِهِ. لا تَحزَنِى يا وَرَقَتِى إِنَّهُ مَعَکِ فِى کُلِّ الأَحوالِ يَسمَعُ وَ يَرىٰ وَ هُوَ السَّمِيعُ البَصِير. إِنَّهُ يَکفِيکِ بِالحَقِّ وَ هُوَ المُقتَدِرُ عَلی ما يَشاءُ لا إِله إِلّا هُوَ الفَردُ الواحدُ العَزِيزُ الحَمِيد. اَلبَهاءُ المُشرِقُ مِن أُفُقِ سَماءِ رَحمَتِى عَلَيکُم يا أَفنانِى وَ يا أَوراقِى وَ عَلی مَن يُحِبُّکُم لِوَجهِى وَ يَسمَعُ قولَکُم فِى هذَا النَّبَأَ العَظِيم.

(مجموعۀ آثار قلم اعلی – جلد هفتم صفحات ۳۲۱ تا ۳۲۳ – مؤسّسۀ ملّی مطبوعات امری – ۱۳۴ بدیع)

**مضمون فارسی**

**« اوست تعزیت گوینده و تسلیت دهنده »**

ای افنان من، ما به خاطر می آوریم آنچه را که از احزان در ایّام ظهور رحمن بر شما وارد آمده است. اینک ما با آیات پروردگار عالمیان شما را تسکین و دلداری می دهیم. سوگند به هستی خداوند، ما او را که به عالم بالا صعود نموده، فارغ و آزاد از این دنیا و پاک و پاکیزه از گرد و غبار و دود و بخار آن دیدیم و مسرور و شادمان یافتیم بگونه ای که اگر بر اهل جهان نمایانده شود، هر آینه از آنچه نزدشان است، چشم پوشیده و به سوی خداوندگار بزرگ و ستوده روی آورند.

خوشا به حال تو که از زبانت کلمۀ شکر و سپاس و تسلیم و طاعت را شنیدیم و از قلبت نسیم های خوشنودی و رضایت را یافتیم. براستی پروردگار تو دانا و آگاه است.

اینک، نیک بنگر و به یاد آور هنگامی را که مبشّرم را با آیاتم فرستادیم و به او پسری ارزانی داشتیم و او را احمد نام گذاردیم و به جایگاهی که جز خداوند دانا و آگاه، کسی از آن آگاهی و اطلاع ندارد، بالا بردیم. و پیش از او محمّد، رسولم را فرستادیم و به او پسری به نام قاسم و بعد پسری به نام عبدالله و سپس، پسری دیگر به نام ابراهیم، بخشیدیم و آنان را از روی حکمت و مصلحت، به عالم بالا بردیم. از این رو مشرکان او را اَبتر لقب دادند ( یعنی مرد بلا عَقب و مقطوع النّسل )، ما نیز آیه ای بر او نازل کردیم و ما نازل کنندۀ قدیم هستیم: " ثروت و پسران زیور و زینت انسان در این زندگانی دنیوی است. امّا کردارهای نیک و پسندیده که همیشه باقی و ماندگار است، در نزد خداوند، پاداش آن برای انسان نیکوتر است و همچنین مایۀ امیدواری است برای او به داشتن پاداشی بهتر در جهان دیگر ". – و بدین گونه، مشرکان را با قوّت و توانایی خود سرزنش و ملامت کردیم. این چنین بوی های خوش وحی برافشانده گردید تا پروردگار یاد کننده و دانایت را شکر و سپاس گزاری.

ای افنان من، در این جا دوست داریم که به تو باز گوییم آنچه را که پیش از این، به یکی از احباب گفته ایم تا از سوی پروردگار بزرگ و یکتا، پرتو صبر و شکیبایی را در خود بازیابی. خداوند اجر و پاداش ترا بخاطر پسرت افزون فرماید که به سوی او صعود نموده، همان گونه که پسر من هم، در آغاز ورود به سجن، به سوی او صعود نموده است.

ای افنان من، دنیا جایگاهی است تلخ و ناگوار و تیره و تار. در آن سختی و محنت از آسودگی و راحت پیشی گرفته و عذاب و نقمت بر رفاه و نعمت سبقت جسته و رنج و تعب بر شادی و فرح فزونی یافته است. " اوست محبوب غافلین و مبغوض عارفین. راحت و وفا در او چون کیمیا و بلای او خارج از حدّ احصا ". در این جهان، انسان آنچه را که دوست ندارد ببیند، می بیند و با کسی که دیدارش را نمی خواهد، همدم و همنشین می شود. اگر دنیا را مقام و منزلتی بود، هر آینه مرا بر اورنگ های والای آن نشسته می دیدی و چنانچه دارای ارزش و اعتباری بود، آفریننده و خداوند آن، از آن روی بر نمی تافت. مبادا غم و اندوه این دنیا ترا غمین و اندوهگین سازد و یا زیور و زینت ظاهرۀ آن ترا مسرور و شادمان گرداند. زیرا عاقبت عزّت و بزرگی دنیا، ذلّت و خواری و انجام ثروت و دولتمندی آن، فقر و تهیدستی و پایان بقا و جاودانگی آن، فنا و نیستی است.

کجاست فر و شکوه خسرو پرویز و زرناب او و کجاست جاه و جلال فراعنه و کاخ های با شوکت و عظمت آنان و کجاست مال و منال پادشاهان ظالم و ستمکار و لشکریان صف اندر صف شان؟ امروز اگر به طاق کسری (ایوان مدائن) بنگری، آن را ویرانه ای برای بوم و عنکبوت بینی! پس پند گیرید، ای خردمندان!

باری، از آنچه بر تو گذشته، اندوهگین مباش. ما ترا تعزیت می گوئیم و تسلیت می دهیم و به صبر و شکیب نصیحت می کنیم. براستی، پروردگار تو، صاحب امر و دارای اختیار است.

ما از دنیا جز مردم آن را نخواسته ایم. براستی، دنیا این چنین که آن هست، جای پای من است و چراگاه گوسفندان (منبع روزی بندگان) من، منظر دوستان من است و مطلع ظهورات قدرت من و مظهر اسماء نیک و صفات والای من. براستی، پروردگار تو آشکار کنندۀ رازها و داناست.

در این جا، ورقه ای را یاد می کنیم که از قضای محتوم و ناگزیر خداوند قدیم، حزن و اندوه او را فرا گرفته است. از خداوند بزرگ می خواهیم که با ذکر و ثنا و آیات و بیّنات و قرب و لقایش، حزن و اندوه او را به شادی و سرور مبدّل سازد. ای ورقۀ من، حزین و اندوهگین مباش. خداوند همه گاه و همه جا با تواست و ترا می شنود و می بیند و اوست شنوا و بینا. براستی، اوست ترا کافی و بسنده و بر آنچه خواستار شود، توانا و مقتدر و نیست خدایی جز او که یکتاست و یگانه و بزرگ است و ستوده.

ای افنان من و اوراق من، بها و روشنی تابنده از افق آسمان رحمت و مهربانی ام بر شما باد و بر کسانی که شما را بخاطر من دوست می دارند و گفتار شما را در بارۀ این ظهور عظیم به گوش هوش می شنوند.

**شرح احوال جناب افنان کبیر**

**صادره از قلم حضرت عبدالبهآء**

حضرت عبدالبهآء در کتاب «تَذکِرَةُ الوَفاء» در شرح احوال برخی از احبّای وفادار پیشین، در بارۀ جناب افنان کبیر، چنین نگاشته اند:

" هوالله – و از اعاظم مهاجرین و مجاورین حضرت حاجی میرزا حسن افنان کبیرند که در ایّام اخیر به شرف هجرت و جوار و عنایت پروردگار موفّق گردید. حضرتش به نقطۀ اولی روحی له الفداء منسوب و از افنان سدرۀ مبارکه به قلم اعلی منصوص. هنوز طفل رضیع بود که از ثدی عنایت حضرت اعلی بهره و نصیب گرفت و به آن جمال منیر تعلّق غریب داشت. کودک مُراهق بود که با دانایان مرافق گشت و به تحصیل علوم و فنون پرداخت و شب و روز در غوامض مسائل الهی متفکّر بود و از مشاهدۀ آیات کبری در منشور آفاق متحیّر حتّی در علوم مادّی نظیر ریاضی و هندسه و جغرافی نیز ماهر بود. خلاصه در فنون شتّی ید طولی داشت و بر آراء اسلاف و اخلاف اطّلاع کامل. در لیل و نهار اوقاتی قلیله صرف تجارت می نمود ولی اکثر اوقات در مطالعه و مذاکره می گذراند. فی الحقیقه علّامۀ آفاق بود و سبب عزّت امرالله در بین علماء اعلام. به کلماتی مختصر حلّ مسائل مشکله می کرد یعنی سخنش در نهایت ایجاز ولی از قبیل اعجاز بود. در ایّام حضرت اعلی نفحۀ هدایت کبری به مشام رسید. ولی در ایّام مبارک نار محبّت الله شعله زد چنان برافروخت که جمیع حجبات اوهام بسوخت و بقدر امکان به ترویج دین الله پرداخت و به محبّت جمال مبارک شهیر آفاق گشت.

" ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همۀ عالم مشهور به شیدائی

در نامۀ مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی"(\*)

باری بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفداء مواظب خدمت حضرت حرم طیّبۀ طاهره ضجیع جمال کبریاء بود و به این مَنقَبت عظمی موفّق گردید. و در ایران از فُرقت حضرت رحمن مغموم و پریشان بود تا آنکه سلیل جلیلش به شرف صهریّت فائز گردید. سرور و شادمانی نمود و فرح و کامرانی یافت. ایران را بگذاشت و به ظلّ عنایت جوار حضرت مقصود شتافت. شمائل عجیبی داشت وجهش نورانی بود. حتّی اغیار می گفتند که در جبین پرتو نور مبین دارد. باری مدّتی به بیروت رفت و با عالم شهیر خواجه فندیک(\*\*) ملاقات نمود و خواجۀ مذکور در بعضی محافل تعریف و توصیف از فضل و کمال افنان کبیر نمود که در شرق چنین متفنّنی نادر است. بعد مراجعت به ارض مقصود نمود و در جوار قصر حصر افکار در فضائل عالم انسانی کرد. بسیاری از اوقات به اکتشافات نجوم مشغول بود و در دقائق حرکات کواکب متفکّر. دوربینی در دست داشت و هر شب به اکتشافات مشغول می شد. ایّام خوشی بسر می برد. در نهایت فراغت و غایت مسرّت و تمام بشاشت در جوار حضرت احدیّت روزش فیروز بود و شبش روشن مانند نوروز. تا آنکه صعود حضرت مقصود وقوع یافت. جمعیّت خاطر پریشان شد و فرح و مسرّت به آه و حسرت مبدّل گشت. مصیبت کبری رخ نمود و فراق پر احتراق دست داد. روز روشن شب تار گشت و صفای گلشن منقلب به خار گلخن گردید. چشم ها گریان بود و سوخته و افروخته. ایّامی چند بسر برد ولی تحمّل فراق ننمود. در مدّت قلیله روح مبارکش ترک این جهان نموده به جهان ابدی شتافت و در جنّت لقاء فائز و مستغرق بحر انوار شد. علیه الرّحمة الکبری و له الموهبة العظمی و له البرکة علی ممرّ القرون و الاعصار. قبر شریفش در عکّا در مَنشیّه(\*\*\*) است." ( چاپ آلمان- ۱۵۹ بدیع – ۲۰۰۲ میلادی – صص ۲۱ تا ۲۳)

(\*) دو بیت نقل شده در شرح احوال جناب افنان کبیر، از غزلی است از سروده های منصور حلّاج که در آثار مبارکه بارها آمده و آن این است:

" ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی واندر همۀ عالم مشهور به شیدائی

در نامۀ مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی

ای باده فروش من سرمایۀ جوش من ای از تو خروش من، من نایم و تو نائی

گر زندگیم خواهی، در من نفسی در دم من مردۀ صد ساله تو جان مسیحائی

اوّل تو و آخر تو ظاهر تو و باطن تو مستور ز هر چشمی در عین هویدائی"

حسین بن منصور بیضاوی، معروف به حلّاج ( متولّد در ناحیۀ بیضاء در فارس و پرورش یافته در عراق)، عارف و صوفی نامی در قرن سوم هجری قمری ( دهم میلادی)، در زمان مقتدر خلیفۀ عبّاسی به فتوای فقهای قشری و ظاهر بین بغداد دستگیر و سالیانی چند زندانی گردید و سر انجام، در سال ۳۰۹ ه.ق. (۹۲۲ میلادی) پس از شکنجه و عذاب بسیار به دار آویخته و خاکستر جسدش نیز پس از سوزانیدن، به رودخانۀ دجله ریخته و یا به قولی، به باد، داده شد. جرم و گناه او این بود که عقاید و افکاری عارفانه داشت و در حال وجد و شور و جذبه نیز، با صدای بلند فریاد: إنّی أنَا الحقّ، بر می آورده و به: لیسَ فِی جُبَّتِی إلّا الحَقّ، گویا می شده که به ظاهر مخالف شریعت و آن سوی فهم و درک مردم زمانه و از دیدگاه ظاهراندیشان نشانۀ بارز کفر و بی دینی او، بوده است. در حالی که عقاید و افکار و سخنان فروتنانۀ او، براستی، گویای محویّت و فنا و نیستی او در برابر وجود لایزال ذات الهی و دلیل عرفان و ایمان و ایقان او به آفریدگار جهان هستی، بوده است. از این رو به اعتقاد حلّاج، بر آورندۀ آواز " إنّی أنَا الحقّ "، برای مثال، در حقیقت خود خداوند است که چون نایی در نای وجود او می دمد.

به گفتۀ مولانا: " چون قلم در دست غدّاری بوَد بی گمان منصور، بر داری بُوَد" ( مثنوی- دفتر دوم )

و به گفتۀ حافظ: " گفت آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد"

و نیز به سرودۀ شیخ محمود شبستری عارف قرن هفتم و هشتم هجری قمری:

" روا باشد أنَا الحقّ از درختی چرا نبود روا از نیک بختی" ( مثنوی گلشن راز)

(\*\*)- خواجه فندیک (یا) کُرنیلیوس فاندیک (Cornelius Van Dyck) (۱۸۱۸ – ۱۸۹۵ م.) – خاورشناس و پزشک آمریکایی هلندی تبار از بزرگان اساتید دانشگاه آمریکایی بیروت. از اوست کتاب هایی در بارۀ علم لغت و زبان شناسی و نیز علم پزشکی. نامبرده همچنین در ترجمۀ کتاب مقدّس ( تورات و انجیل ) به عربی با بُطرس بُستانی لبنانی(۱۸۱۹-۱۸۸۳م.)، ادیب معروف، همکاری و مساعدت نمود. ( ترجمه به فارسی از کتاب : " المُنجِد")

(\*\*\*)- مَنشیّه = نام قبرستانی در عکّا بوده است.

**توضیح مطالب و مسائل مندرج در لوح**

لوح مصدّر به "**هُوَالمُعَزِّی المُسَلِّی** " و با مطلع " **یا أَفنانی** "، به اعزاز جناب حاج میرزا سیّد حسن، برادر حرم حضرت اعلی، خدیجه بیگم و ملقّب به افنان کبیر از سوی حضرت بهاءالله، در بیان تسلیت و تعزیت به او و زوجه اش، بی بی جان بیگم، دختر حاج سیّد محمّد خال اکبر یعنی دایی بزرگ حضرت باب، به مناسبت در گذشت فرزند شانزده ساله شان، آقا سیّد حسین، از قلم اعلی در عکّا نازل شده است، آن جا که می فرماید: " لَعَمرُالله إِنَّ الَّذِی صَعِدَ رَأَیناهُ فارِغاً عَنِ الدُّنیا وَ مُقَدَّساً عَن غُبارِها وَ دُخانِها وَ وَجَدناهُ عَلی رَوحٍ وَ رَیحان .... " ( مضمون گفتار به فارسی: سوگند به هستی خداوند. ما او را که به عالم بالا صعود نموده فارغ و آزاد از این دنیا و پاک و پاکیزه از گرد و غبار و دود و بخار آن دیدیم و مسرور و شادمان یافتیم).

(مجموعۀ آثار قلم اعلی – جلد هفتم صفحات ۳۲۱ تا ۳۲۳ – مؤسّسۀ ملّی مطبوعات امری – ۱۳۴ بدیع)

حاج سیّد حسن و بی بی جان بیگم یازده فرزند دختر و پسر داشتند. یکی از آنان آقا سیّد علی بود که به وساطت حرم حضرت باب و درخواست حضرت عبدالبهاء، افتخار دامادی حضرت بهاءالله را بدست آورد و با فروغیّه خانم، دختر آن حضرت از حرم سوم، گوهر خانم از اهل کاشان، ازدواج کرد. امّا دریغ و افسوس که پس از صعود حضرت بهاءالله، هر دو به مرکز نقض، میرزا محمّد علی پیوستند و مطرود شدند و از قلم حضرت عبدالبهآء، سیّد علی به " سیّد متمرّد " نامیده گشت. یکی دیگر از فرزندان افنان کبیر به نام آقا میرزا محسن نیز افتخار دامادی حضرت عبدالبهآء را بدست آورد و با طوبی خانم ازدواج کرد.

به موجب آثار نازله از قلم حضرت بهآءالله لقب " افنان " به منتسبین حضرت باب اطلاق شده و بیشتر از طریق انتساب به والده و حرم آن حضرت بوده است. از منسوبین پدری حضرت باب، جز تنی چند، به امر مبارک مؤمن نشدند ولی در باطن و سرّاً از حمایت و جانبداری دریغ و مضایقه نداشتند. (توضیح آن که: افنان در لغت به معنی: شاخه ها یا شاخسارها است و مفرد آن: فَنَن است)

خدیجه بیگم، حرم حضرت باب دختر آقا میرزا سیّد علی عموی مادر حضرت باب، فاطمه بیگم است. مراسم عقد ازدواج حضرت باب با خدیجه بیگم در روز جمعه ۱۸ ماه رجب سال ۱۲۵۸ ه.ق (آگست ۱۸۴۲ م.) در منزل جناب حاجی میرزا سید علی (خال اعظم) انجام گردید.

دایی های حضرت اعلی عبارتند از:

۱. حاج سیّد محمّد، خال اکبر که کتاب ایقان از قلم حضرت بهآءالله به افتخار و در پاسخ به پرسش های او در بغداد، پیش از اظهار امر، در سال ۱۲۷۸ ه. ق. (۱۸۸۲ م.) نازل می گردد و سبب ایمان او به امر حضرت باب و آگاهی از عظمت مقام حضرت بهآءالله می گردد.

حضرت ولیّ امرالله در کتاب "قرن بدیع" “God Passes By” در بارۀ کتاب ایقان از جمله چنین می فرماید: " در بین جواهر اسرار مخزونه و لآلی ثمینۀ مکنونه که از بحر زخّار علم و حکمت حضرت بهآءالله ظاهر گردیده اعظم و اقدم آن کتاب مستطاب ایقان است که در سنین اخیرۀ دورۀ اقامت بغداد (۱۲۷۸ هجری مطابق با ۱۸۶۲ میلادی) طیّ دو شبانه روز از قلم مبارک نازل گردیده و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقّق پذیرفت و وعدۀ الهی که حضرت موعود بیان فارسی را که ناتمام مانده تکمیل خواهد فرمود به اِنجاز پیوست. این کتاب مبین و رَقّ متین در جواب اسئلۀ جناب حاجی میرزا سیّد محمّد خال که در آن اوان هنوز بامر مبارک اقبال ننموده با برادر خود جناب حاجی میرزا حسنعلی عازم زیارت مشاهد مشرّفه بوده اند صادر گردیده است. این منشور جلیل نمونۀ کامل از منشآت نثر پارسی است که دارای سبکی بدیع و لحنی مهیمن و منیع و از لحاظ استحکام بیان و قوّت برهان بی نظیر و در فصاحت و بلاغت بی بدیل و مثیل است و کاشف نقشۀ عظیمۀ الهیّه جهت نجات عالم بشریّه است و در بین آثار و صحف بهائی پس از کتاب مستطاب اقدس اعظم و اشرف از کلّ محسوب است ...." (چاپ کانادا ص ۲۸۵ و ۲۸۶ - ترجمه: نصرالله مودّت)

۲. حاج سیّد علی، خال اعظم – کفالت و سرپرستی حضرت باب را در کودکی پس از درگذشت پدرشان، میرزا سیّد محمّد رضا، بعهده داشت و پس از اظهار امر آن حضرت مؤمن شد و سرانجام در واقعۀ شهدای سبعۀ طهران در سال ۱۲۶۶ ه.ق.(۱۸۵۰ م.)، چهار ماه پیش از شهادت حضرت باب، به شهادت رسید.

۳. حاج سیّد حسنعلی، خال اصغر – او در سال ۱۲۷۸ ه.ق. (۱۸۶۲ م.) هنگامی که خال اکبر در بغداد به حضور حضرت بهآءالله مشرّف شد، از تشرّف به حضور مبارک سر باز زد، امّا بعداً در عهد ابهی به ایمان فائز گشت.

**"أَنِ انظُر ثُمَّ اذکُر إذ أَرسَلنا مُبشری بآیاتی و أَعطیناه ابناً سمَّینَاهُ بِأحمد و رَفَعناه إِلی مقامٍ مَا اطّلعَ به إِلّا اللهُ العلیمُ الحکیم"** (مضمون فارسی: اینک، نیک بنگر و بیاد آور هنگامی را که مبشّرم را با آیاتم فرستادیم و به او پسری ارزانی داشتیم و او را احمد نام گذاردیم و به جایگاهی که جز خداوند دانا و آگاه از آن آگاهی و اطّلاع ندارد، بالا بردیم.)

در این بیان مراد: احمد، تنها فرزند حضرت باب و خدیجه بیگم است. او در سال ۱۲۵۹ ه.ق. زاده شد و در همان اوان شیر خوارگی پیش از اظهار امر حضرت باب در شب پنجم جُمادَی الأُولی سال ۱۲۶۰ ه. ق.، روحش رهسپار دیار باقی گردید و جسمش در زیر درخت سروی در « بقعۀ بی بی دختران » در شیراز به خاک سپرده شد.

به نوشتۀ نبیل زرندی : " پس از وفات این طفل، مناجاتی از قلم مبارک صادر شده که مضمون آن به فارسی این است :

" اللّهُمَّ یا الهی، کاش این ابراهیم ترا هزار اسماعیل بود تا همه را در راه محبّت تو قربانی می نمود. یا محبوبی، یا مقصود قلبی، محبّت این احمد که بندۀ تو علی محمّد او را در راه تو قربانی کرد هیچگاه نمی تواند شعلۀ محبّت تو را که در قلبش افروخته خاموش سازد. تا جانم در پای تو نثار نشود و تا جسمم در راه تو بخاک و خون نغلطد و تا سینه ام برای تو هدف گلوله های بیشمار نشود اضطراب من تسکین نیابد و دل من راحتی نپذیرد. ای خدای من، ای یگانه مقصود من، قربان شدن یگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرما و فدا شدن او را فاتحه و علامت فدا شدن من در راهت قرار بده و به فضلت فداکاری مرا قبول فرما. آرزو دارم که خون من در راه تو ریخته شود تا بذر امر تو را با خون خود آبیاری نمایم. تأثیر مخصوصی به خون من عطا کن تا بذر الهی به زودی در قلوب عباد انبات نماید و سرسبز گردد و نموّ کند تا درختی توانا گردد و جمیع اهل عالم در سایۀ آن مجتمع شوند. اللّهُمَّ استَجِب دُعائِی و حَقِّق لِی اَمَلِی إِنَّکَ أَنتَ المُقتدرُالکریم". ( مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی – ترجمه و تلخیص : عبدالحمید اشراق خاوری – چاپ مؤسّسۀ مرآت – دهلی نو – ص ۶۲)

ناگفته نماند که به دستور محفل مقدّس روحانی شیراز، پس از کسب اجازه از حضور حضرت ولیّ عزیز امرالله، بقایای جسد "احمد" از آرامگاه خود در "بقعۀ بی بی دختران" در آورده و در کیسه ای از حریر ریخته و در صندوق کوچکی سیمانی نهاده و مدّت سه ماه در حظیرةالقدس شیراز نگاه داشته شد. و سرانجام در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۴ شمسی که در آن سال برابر با یوم ۲۸ ماه شعبان و روز شهادت حضرت اعلی بود، با حضور جمعی کثیر از احبّای مجاور و مسافر طیّ مراسمی روحانی و با شکوه، به خاک سپرده گردید.

متن تلگراف مخابره شده وسیلۀ جناب دکتر لطف‏الله حکیم از طرف حضرت ولیّ امرالله خطاب به محفل روحانی شیراز از این قرار است:

“Guardian approves transfer remains Primal Point’s son Gulistan Javid, Insure befitting burial”

(اقتباس و کوتاه شده از کتاب: خاندان افنان – تألیف محمّد علی فیضی)

(ترجمه: حضرت ولیّ امرالله انتقال بقایای جسد ابن نقطۀ اولی را به گلستان جاوید، تصویب و برگزاری مراسم خاک سپاری شایسته ای را تأکید می فرمایند.)

**"وَ مِن قَبلِهِ أَرسَلنا مُحمّداً رَسولی وَ أَعطَیناهُ ابناً سُمِّیَ بِقاسم وَ مِن بَعدِهِ بِعَبدالله وَ مِن بَعدِهِ بِابراهیمَ وَ رَفَعناهُم حِکمَةً مِن عِندنا"** (مضمون فارسی: پیش از او، محمّد، رسولم را فرستادیم و به او پسری بنام قاسم و بعد پسر دیگری بنام عبدالله و سپس، پسری دیگر بنام ابراهیم، اعطا کردیم و آنان را از روی حکمت و مصلحت به عالم بالا بردیم)

در این بیان اشارۀ حضرت بهاءالله به پیامبر اسلام و فرزندان ذکور اوبه نام های : قاسم و عبدالله و ابراهیم است که هر سه پیش از درگذشت آن حضرت، فوت کرده بودند.

**"المالُ والبَنونَ زِینَةُ الحَیوةِ الدُّنیا والباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیرٌ عِندَ رَبِّکَ ثَواباً وخَیرٌ أَمَلَاً"** (قرآن– سورۀ کهف آیه ۴۶) ترجمه: ثروت و پسران زیور و زینت انسان در این زندگانی دنیوی است. امّا کردارهای نیک و پسندیده که همیشه باقی و ماندگار است، در نظر خداوند، پاداش آن برای انسان نیکوتر است و همچنین مایۀ امیدواری است برای او به داشتن پاداشی بهتر در جهان دیگر.

" به دنیا همه مال و فرزند و زن فقط زینتی هست اندر سخن"

" ولیکن عمل های نیکو به کار که خود تا قیامت بود پایدار "

" به نزد خدا هست نیکویتر سرانجام آن نیز دلجویتر" (قرآن مجید، ترجمۀ منظوم - امید مجد)

**"عَظَّمَ اللهُ أَجرَکَ فی ابنِکَ الَّذی صَعِدَ إِلیه"** (مضمون فارسی: خداوند اجر و پاداش ترا بخاطر پسرت که به سوی او صعود نموده، فزونی بخشد) - مراد از "ابن"همان آقا سیّد حسین یکی از فرزندان جناب حاج سیّد حسن افنان کبیر است که شرح آن در پیش آمد.

**"کَما صَعِدَ ابنِی فِی أَوَّلِ الورودِ فِی السِّجن"** (مضمون فارسی: همان گونه که پسر من نیز در آغاز ورود به سجن، به سوی او، صعود نمود) - این بیان حضرت بهآءالله اشاره است به صعود ناگهانی فرزندشان میرزا مهدی غصن الله الأطهر در قشلۀ عسکریّه در عکّا.

حضرت ولیّ امرالله در کتاب "قرن بدیع" در این باره چنین می فرماید: "در بحبوحۀ این بلایا و رزایا مصیبت دردناک و ناگهانی دیگر رخ گشود که بر احزان و آلام مبارک بیفزود و آن عروج نفس مقدّس جناب میرزا مهدی غصن الله الأطهر برادر بیست و دو سالۀ حضرت عبدالبهآء و کاتب وحی الهی بود....... این غصن ریّان سدرۀ سبحان هنگام غروب در حالی که بر فراز بام قشله مشی می فرمود و به روش معهود به توجّه و مناجات به ساحت حضرت معبود مألوف و در دریای اذکار مستغرق بود از غایت جذب از خود بیخود و از ثُقبه ای (روزنه یا سوراخ نورگیر) که جهت روشنایی حجرۀ زیرین تعبیه شده بود به زیر افتاد و هیکل اطهرش با صندوق چوبی که در همان حجرۀ تحتانی قرار داشت تصادم نمود و اعضاء و اضلاع صدمۀ شدید یافت. در اثر این حادثه پس از مَضی بیست و دو ساعت طیر روحش به معارج قدس علیا پرواز نمود و در رفارف اَسنی لانه و آشیانه ساخت. و آن رزیّۀ کبری یوم ۲۳ ربیع الاوّل ۱۲۸۷ هجری (مطابق ۲۳ جون ۱۸۷۰ میلادی) اتّفاق افتاد. و آن ساذج وفا در لحظات اخیر حیات از ساحت اقدس رجا نمود که جان گرانبهایش چون فدیه ای در سبیل تحقّق آمال دوستان قبول و به ارادات خفیّه شدائد سجن مرتفع و باب لقا به وجه اهل بهاء گشوده گردد........ در این مقام این بیانات عالیات مسطور قوله الاحلی: **"أَی رَبِّ فَدَیتُ ما أَعطَیتَنِی لِحَیوةِ العِباد وَ اتِّحادِ مَن فِی البِلاد"** (چاپ کانادا ص ۳۷۸ و ۳۷۹) ( مضمون فارسی: ای پروردگار، آن چه را که به من بخشیدی، آن را، برای حیات و زندگانی بندگان و وحدت و یگانگی اهل جهان، فدا کردم).

(ورود حضرت بهاءالله به قشلۀ عسکریّه در ۳۱ آگست ۱۸۶۸ م. و خروج آن حضرت حدود چهار ماه پس از در گذشت میرزا مهدی غصن اطهر در جون ۱۸۷۰ م.، یعنی در اکتبر ۱۸۷۰ میلادی)

**"أَینَ شَوکَةُ پرویز وَ ذَهَبُهُ الإِبرِیز"** = ( مضمون فارسی: کجاست فر و شکوه پرویز و زرناب او؟) = پرویز یا خسرو پرویز ( ۵۹۰ – ۶۲۸ میلادی) – بیست و سومین شاهنشاه ساسانی و نوۀ خسرو انوشیروان اول یا عادل بود. او پادشاهی خودپسند، شهوت ران، حق ناشناس و ستمکار بود و دوران ۳۸ سالۀ پادشاهی اش بیشتر در جنگ و ستیز سپری گردید. او بعد از انوشیروان معروفترین شاهنشاه ساسانی است. از قصور عالی و حرمسرا و تجمّلات او حکایت ها گفته اند و ادبا و شعرا داستان ها نوشته و سروده اند. چنان که خزانه ها و گنج های او را هیچ یک از شاهان ساسانی نداشته و شمار زن های او سه هزار نفر بوده، بجز کنیزکان بسیار ویژۀ آواز خوانی و نواختن آلات موسیقی که جزو حرمسرای او بوده اند. سرانجام مردم در اثر تنفّر بسیار از خسرو پرویز، به خاطر کارهای ناشایسته اش از هر قبیل، او را از پادشاهی خلع کرده و به زندان انداختند و در سال ۶۲۸ میلادی هم به قتل رساندند.

شبدیز = مرکّب از شب + دیز ، به معنی سیاه رنگ – شبرنگ – سیاه فام – مانند شب در سیاهی – و نام اسب خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی که بسیار سیاه رنگ بوده و بسیار مورد علاقۀ او. همچنین گفته شده که " دیز " همان " دیس " است به معنی: مانند و " شبدیز " یعنی: شب مانند.

آورده‏اند که خسرو پرویز بسیار علاقه به شبدیز داشته و سوگند یاد کرده بوده که هر کس خبر مرگ آنرا بیاورد، خود کشته گردد. گفته اند در وقت مردن شبدیز، میرآخور دربار موضوع را به رامشگر ویژۀ خسرو پرویز، یعنی باربد، می گوید و او نیز ضمن آواز خوانی به گونه ای پوشیده بیان مطلب می کند. در این هنگام خسرو پرویز می پرسد: ای بدبخت، مگر شبدیز مرده است؟ باربد در پاسخ می‏گوید: شاهنشاه خود چنین فرماید! خسرو پرویز می گوید: بسیار خوب، هم خود را نجات دادی و هم میرآخور را!

**"أَینَ ثَروَةُ الجَبابِرَة و جُنودُهُمُ المَصفوفَة "** (مضمون فارسی: کجاست مال و منال پادشاهان ظالم وستمکار و لشکریان صف اندر صفشان؟ )

در بارۀ یکی از جبابره = « نَمرود »، لقب پادشاه کلده ( بابِل) که زندگی او با افسانه ها آمیخته است. نوشته اند نام او نینوس و مردی بود دلیر و شجاع. او را قهرمان و فرمانروای روی زمین می دانستند و بنای شهر بابل را به او نسبت داده اند، بطوری که بابل مدّتها زمین نمرود خوانده می شد. نمرود از آن جهت که ابراهیم پیغمبر با او معاصر بوده است، در داستان ها و تفسیرهای اسلامی شهرت فراوان دارد. ( فرهنگ فارسی معین)

" گویند، نمرود به هوای پرواز به آسمان و به قصد جنگیدن با خدایی که مسکن اش را در آسمان ها می پنداشت، بفرمود تا صندوقی بساختند و بر چهار گوشۀ فوقانی آن چهار نیزه تعبیه کردند و بر سر هر نیزه ای پاره ای گوشت آویختند. سپس چهار کرکس گرسنۀ تیز پرواز بر چهار گوشۀ تحتانی صندوق بستند. نمرود در صندوق نشست و کرکسان به هوای خوردن گوشت ها به سوی بالا پرواز کردند و صندوق و نمرود را به آسمان بردند. نمرود چون به هوا برشد، تیری در چلۀ کمان نهاد و به اوج آسمان رها کرد که خدای آسمانی را بکشد و خود خدای بی رقیب آسمان و زمین شود. حقّ تعالی فرشتگان را فرمود که تیر نمرود را به خون آلودند و به زمین افکندند و نمرود پنداشت که خدای آسمان را کشته است و دیگر در خدایی رقیبی ندارد. به تقدیر حقّ در اوج غرور و قدرت، پشه ای مغز سرش را بخورد و هلاکش کرد". (لغت نامۀ دهخدا)

در تورات در بارۀ آتش افروختن به فرمان نمرود و افکندن ابراهیم خلیل در آن سخنی گفته نشده است، امّا در قرآن سورۀ انبیاء آیات ۶۸ و ۶۹ بدون بردن نام نمرود، در این باره چنین آمده است : " قالوا حَرِّ قُوهُ و انصُروا آلِهَتَکُم إن کُنتُم فاعِلِینَ. قُلنا یا نارُکُونِی بَرداً و سَلاماً عَلی إِبراهیمَ" یعنی : گفتند : او را بسوزانید و خدایان خود را نصرت و یاری دهید، اگر می خواهید کاری انجام دهید. ما گفتیم : ای آتش، بر ابراهیم سرد شو و بی آسیب و گزند باش. و به سرودۀ حافظ:

" یا ربّ این آتش که در جان منست سرد کن، زان سان که کردی بر خلیل"

**" لَو تَنظُرُ الیَومَ فِی قَصرِ کِسری لَتَراهُ مَحَلَّاً للعَنکَبوتِ وَ الصَّدَی"** (مضمون فارسی: امروز اگر به طاق کسری (ایوان مدائن) بنگری، آن را ویرانه ای برای بوم و عنکبوت بینی) = کِسری یا کَسری = مأخوذ از فارسی، خسرو را گویند. و جمع آن: اَکاسِره – لقب پادشاهان ساسانی است. چنان که پادشاه روم را قیصر و ترک را خاقان و حبشه را نجاشی و مصر را فرعون، می گفته اند. خسرو به معنی: پادشاه، پادشاه بزرگ و صاحب کشوری پهناور و لقب انوشیروان عادل بوده بطور ویژه، یعنی خسرو اوّل. مشهورترین بنایی که شاهنشاهان ساسانی ساخته اند، کاخی است که ایرانیان طاق کسری یا ایوان کسری یا ایوان مداین نامیده اند که در زمان خسرو انوشیروان ساخته شده است. گفته اند که ساختمان این ایوان در عهد شاهپور ذوالاکتاف آغاز شد و در عهد انوشیروان به انجام رسید. توضیح آن که تیسفون یا طیسفون در نزدیکی بغداد در ساحل شرقی رودخانۀ دجله، پایتخت شاهنشاهی ساسانی بوده است و شهر عمدۀ مجموعۀ شهرهایی بوده در نزدیکی بغداد و در شرق و غرب رودخانۀ دجله که شمار آن هفت بوده و در زبان عربی مدائن (مفرد آن: مدینه یعنی: شهر) گفته می شده است. و ایوان مدائن یا ایوان کسری یا طاق یا قصر کسری در یکی از شهرهای کوچک این مجموعه بنام "اَسپانبَر" در ساحل غربی دجله واقع بوده که هنوز خرابه های آن موجود است. مدائن در سال چهاردهم هجری در زمان عمر خلیفۀ دوم اسلام، به تصرّف اعراب در آمد.

ابیاتی چند از قصیدۀ غرّای خاقانی شاعر و سخن سرای نامی ایران در قرن ششم هجری قمری:

**" قصیدۀ مدائن "**

"هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مدائن را آئینۀ عبرت دان"

"یک ره ز لب دجله منزل به مدائن کن وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران"

"خود دجله چنان گرید صد دجلۀ خون گوئی کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان"...

"دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو پند سر دندانه بشنو زبن دندان"

"گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون گامی دو سه بر ما نه و اشکی دو سه هم بفشان"...

"ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران گوئی چه رسد خِذلان"...

"این هست همان ایوان کز نقش رخ مردم خاک در او بودی دیوار نگارستان"...

"گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک زیشان شکم خاک است آبستن جاویدان"...

"خاقانی، از این درگه دریوزۀ عبرت کن تا از در تو زان پس، دریوزه کند خاقان"...

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

**واژه نامه به ترتیب حروف الفبا**

حرف " الف "

أَبتَر = مرد بلا عقب – کسی که فرزند و جانشین ندارد – بی فرزند – مقطوع النّسل – (بریده دم – دم بریده – بی دنباله )

اِبریز = زر خالص – طلای ناب (معرّب از یونانی است: Obrizon )

أَجر = پاداش – جبران (ج: أُجور )

اِحتراق = سوز و گداز – سوختن و سوزش – ( پر احتراق: پر سوز و گداز )

أَحزَنَ یُحزِنُ إِحزاناً = غمین و اندوهگین کردن.

أَحصَی یُحصِی إِحصاءً = شمردن – شمارش کردن.

أَخَذنا المُشرِکینَ قَهراً مِن عِندِنا = مشرکان را با قوّت و توانایی خود ملامت و سرزنش کردیم. ( أَخَذَ یأخُذُ أَخذاً: ملامت کردن – سرزنش کردن – خرده گرفتن )

أَخلاف = جانشینان – جایگزینان – از پس آمدگان – ( مفرد: خَلَف )

أَرادَ یُرِیدُ إِرادةً = خواستن – آرزو کردن – طلبیدن – اراده کردن.

اِستَجِب دُعائی = دعا، نیاز یا خواستۀ مرا برآورده کن. ( اِستَجَبَ یَستَجِبُ اِستجابة - برآورده کردن – پذیرفتن خواهش کسی را )

أَسَرَّ یُسِرُّ إِسراراً = شاد و مسرور کردن – شادمان کردن – ( سَرَّ یَسُرُّ سُرّاً و سُروراً: شاد و مسرور کردن – شادمان کردن )

أَسلاف = پیشینیان – ( مفرد: سَلَف )

إِصطِبار = شکیبایی – شکیب – صبر.

أَضلاع= دنده ها – استخوان های پهلو – ( مفرد: ضِلع )

اِعتَبَرَ یَعتَبِرُ اِعتِباراً = پند گرفتن – عبرت گرفتن – از چیزی پند و اندرز گرفتن.

إِعجاز = امری خارق عادت که دیگران از آوردن آن عاجز و ناتوان باشند – معجزه.

إِعزاز = گرامی داشتن – عزیز داشتن – ارجمند کردن.

أَغنام = گوسفندان – ( مفرد: غَنَم ).

أَفنان = شاخه های درخت – شاخسارها – (مفرد: فَنَن ) – لقب مردان خویشاوند با حضرت اعلی است که از سوی حضرت بهآءالله به آنان اعطا شده است.

آلام = دردها – رنج ها – دردمندی ها – اندوه ها – (مفرد: أَلَم )

أَلقَی یُلقِی إِلقاءً = خطاب کردن – سخن گفتن – ابلاغ و رسانیدن سخن به کسی – ( افکندن – بیفکندن – انداختن ) – (إلقاآت = خطابات ).

أَمَل = آرزو – امید – ( ج. آمال )

إنبات نمودن = روییدن – رشد و نموّ نمودن – رستن گیاه – (رویانیدن)

إِنّی أَنَا الحَقّ = من براستی، خداوند حقّ هستم.

أَوراق = برگ های درخت – (مفرد: وَرَق ) ( وَرَقَة: اسم وحدت: برگ – یک برگ – جمع: وَرَقات) - به طور خصوص لقب زنان خویشاوند با حضرت باب و حضرت بهآءالله است که از سوی حضرت بهآءالله به آنان داده شده است. و نیز بطور عموم در آثار حضرت بهآءالله و حضرت عبدالبهآء بر زنان بهائی اطلاق گردیده است.

أَوصَی یُوصِی إِیصاءً = سفارش کردن – توصیه کردن – پند و اندرز دادن.

أُولِی النُّهَی = خردمندان – دارندگان عقل و بینش – (مفرد: نُهیَه: عقل – خرد ).

إِیجاز = کوتاه گفتن – سخن کوتاه کردن – کوتاه گویی – بیان مقصود در کوتاه ترین لفظ و کم ترین عبارت.

حرف " ب "

باقیات = و مفرد آن: باقیَة = بازمانده – پاینده – پایدار – ماندگار – جاوید.

باقیات الصّالحات = کردارهای نیک و پسندیده که باقی بماند – اعمال و کردارهای نیک و پسندیده که در این جهان از کسی صادر می شود و باقی و ماندگار است.

بَدَّلَ یُبَدِّلُ تَبدِیلاً = تغییردادن – تبدیل کردن – عوض کردن – جا به جا کردن.

بَصیر = بینا.

بَنون = پسران – (مفرد: إِبن )

بوم = جغد.

بی بَدیل و مَثیل = بی مثل و مانند – (بدیل: هر چه به جای دیگری باشد – جانشین – عوض)

حرف " پ "

پرویز = مراد: خسرو پرویز پادشاه ساسانی است.

حرف " ت "

تَضَوَّعَ یَتَضَوَّعُ تَضَوُّعاً = وزیدن – منتشر شدن.

تَعَب = رنج – سختی – خستگی – ماندگی.

حرف " ث "

ثَدی = پستان – (ج: أَثداء )

ثَمِینه = گران بها – پربها – ارزشمند.

ثَواب = پاداش نیکی در جهان پسین – پاداش نیک در آخرت.

حرف " ج "

جبابرة = مفرد آن: جبّار: گردنکش – سرکش – زورگو – ظالم – ستمگر – پادشاه ظالم و ستمگر.

جمعیّت خاطر = خاطر جمعی – دل آسودگی – آسوده خاطری.

جمال کبریا = در این جا، مراد: حضرت اعلی.

جُنود مصفوفه = لشکریان صف در صف یا صف کشیده یا صف بسته یا صف به صف.

حرف " ح "

حَبَّ یُحِبُّ حُبّاً = دوست داشتن – عاشق شدن.

حَزِنَ یَحزَنُ حُزناً = غمگین شدن – اندوهگین شدن – افسرده خاطر شدن.

حَصر کردن = محدود کردن – منحصر کردن – تخصیص دادن – ویژه کردن کار یا موضوعی.

حضرت احدیّت = در این جا، مراد: حضرت بهآءالله است.

حضرت رحمن = در این جا، مراد: حضرت بهآءالله است.

حضرت مقصود = در این جا، مراد: حضرت بهآءالله است.

حرف " خ "

خاقان = پادشاه بزرگ - از لغات ترکی است و در قدیم لقب پادشاهان چین و ترکستان بوده و حال بر هر پادشاه اطلاق کنند

( لغت نامۀ دهخدا )

خال = دایی – ( ج. أخوال ).

خِذلان = خفّت – خواری.

خَیرٌ أَمَلاً = بهترین امید و آرزو ( برای انسان ) – (أَمَل : امید – آرزو – (ج: آمال )

حرف " د "

دُخان(دخّان) = دود که از آتش برآید – دود – بخار.

دریوزه = سؤال – پرسش - گدایی.

حرف " ذ "

ذُلّ = خواری – مذلّت – پستی – زبونی – فرومایگی.

ذَهَب = طلا – زر.

ذَهَب ابریزی = ذهب و طلای خالص – زر بی غش – زر ناب.

حرف " ر "

رَأَی یَرَی رَأیاً و رُؤیَةً = دیدن – درک کردن – دریافتن.

رِحلَت = در گذشت – وفات –( سفر – کوچ )

رَزایا = بلایا – مصیبت ها – آفت ها – پیش آمدهای سخت و ناگوار – (مفرد: رَزیّه).

رَضیع = شیرخوار – نوزاد ( ج: رُضَعاء و رضائع ).

رَفارِف أسنی = جایگاه ها یا تکیه گاه های والا در عالم بالا – مراتب و مقامات والا در عالم بالا.

رَقِّ متین = مراد: نوشتۀ محکم و استوار – (رَقّ: پوست نازک که روی آن نویسند).

رَوح و رَیحان = شادی و آسایش – آسایش و روزی.

حرف " ز "

زَخّار = پر و لبریز – لبالب – سرشار از آب –( بحر زخّار = دریای پر آب و موّاج).

زُخرُف = زینت – زیور – زر – طلا – آرایش – (ج: زخارف – زخارف دنیوی: مال و منال و آرایش های دنیوی ).

حرف " س "

سَأَلَ یَسئَلُ سُؤالاً = خواستن – در خواست کردن – جویا شدن – پرسیدن.

ساذج = ساده – بی آلایش – خالص.

سَبَقَ یَسبِقُ سَبقاً = پیشی گرفتن – جلو افتادن – سبقت گرفتن.

سُلطان = قدرت – توان – قوّت – نیرو – (پادشاه – خداوند ).

سَلیل = فرزند – زاده.

سَلَّی یُسَلِّی تَسلِیَةً = دلداری دادن – تسلّی دادن – تسلیت گفتن – غم و اندوه زدودن.

سَمَّی یُسمِّی تَسمِیَةً = نام گذاردن – نامیدن.

سَمیع = شنوا.

حرف " ش "

شَمائل = صورت – چهره – روی – شکل – ( خوی ها – خصلت ها – ویژگی های پسندیده – و مفرد آن: شِمال ).

شوکة = قوّت – قدرت – جاه و جلال – بزرگواری – عزّت – هیبت.

حرف " ص "

صُحُف = نوشته ها – کتاب ها – دفترها – رساله ها – نامه ها – (مفرد: صحیفه ).

صَدَی = جغد – بوم – بوف – پرنده ای است که به نحوست و بد یُمنی و شومی مشهور است و در ویرانه ها منزل می کند.

صِهریّت = دامادی ( صِهر: داماد ).

حرف " ض "

ضَجیع = همسر – زوجه.

حرف " ط "

طَرَب = شادمانی – شادی – فرح – سرور – نشاط.

حرف " ع "

عُروش = تخت ها – اورنگ ها – کرسیّ ها – سریرها ( آسمان ها – سقف ها ) – ( مفرد: عرش ).

عِزّ = بزرگی – ارجمندی – عزّت – شکوه – عظمت – قدرت و توانایی.

عَزَّی یُعَزِّی تَعزِیَةً = دلداری دادن – تسلّی دادن – تسلیت گفتن – همدردی کردن – اظهار تأسّف کردن – تسکین و آرامش دادن.

عَظَّمَ یُعَظِّمُ تَعظِیماً = بزرگ ساختن – کلان ساختن – افزون ساختن – بزرگ کردن – گسترده تر کردن.

عَلّامه = بسیار عالم و دانا – بسیار دانشمند – نیک دانا.

علمای أَعلام = علما و دانشمندان بزرگ و مشهور.

عَلَی مَمَرِّ القرونِ وَ الأعصار = در طول قرون و اعصار – در طیّ زمان.

عَنکبوت = کرم معروف که به فارسی آن را تننده گویند – جانوری است کوچک که از لُعاب یا بزاق یا آب دهان خود نخ هایی در هوا و بر سر چاه ها می تند و به وسیلۀ آن طعام خود را شکار می کند و برای خود خانه ای محکم در زمین می سازد –(ج: عَناکِب).

حرف " غ "

غَدّار = فریبنده – حیله گر – پیمان شکن – بی وفا – خیانت کار.

غُصن رَیّان = شاخه یا شاخسار تر و تازه و شاداب.

غَوامض مسائل = مسائل پیچیده، پوشیده، مبهم و مرموز.

حرف " ف "

فَراعِنَة = مفرد آن: فرعون، لقبی است برای پادشاهان مصر قدیم – گردنکش – ستمکار – ظالم.

فُرقَت = دوری – جدایی – مفارقت.

فُقهای قِشری = کنایه از ملّایان و علمای ظاهر بین دینی است که به ظاهر احکام دین توجّه دارند.

فُنون شتَّی = فنون گوناگون، متفاوت و متنوّع.

حرف " ق "

قَدر = ارزش – اعتبار – بها – شأن.

قَدَّمَ یُقَدِّمُ تَقدِیماً = پیشی گرفتن – پیش افتادن – سبقت گرفتن – جلو افتادن.

قِشلۀ عَسکریّه = سربازخانه ( جایگاه زندانی شدن حضرت بهآءالله و همراهان به مدّت بیش از دو سال در آغاز تبعید به شهر عکّا، اوت ۱۸۶۸ تا اکتبر ۱۸۷۰ میلادی) – ( قِشله: مُعرّب از ترکی )

قصر کَسری (یا) کِسری = ایوان مدائن – طاق کسری.

قَضای مبرم = سرنوشت گریز ناپذیر – سرنوشت و قضا و تقدیری پرهیز ناپذیر.

قَهر = قدرت و توانایی – چیرگی – غلبه.

حرف " ک "

کَفَی یَکفِی کِفایةً = بس بودن – کافی بودن – بسنده بودن.

حرف " گ "

گُلخن = جایی که خس و خاشاک و خاکروبه در آن ریزند – زباله دان – خاکدان.

حرف " ل "

لَآلی = مرواریدها – ( مفرد: لؤلؤ).

لَعَمرُالله = سوگند به خداوند – سوگند به هستی و جاودانگی خداوند.

لِقاء = دیدار – ملاقات.

لَقَّبَ یُلَقِّبُ تَلقِیباً = لقب نهادن بر کسی – لقب دادن – ملقّب ساختن.

لَیسَ فی جُبَّتی إِلَّا الحَقّ = نیست در جامۀ من جز خداوند حق.

حرف " م "

مُبرَم = محکم – استوار – قطعی.

مَبغوض = منفور – مورد کینه – دشمن داشته شده.

مُتَفَنِّن = کسی که از علوم و فنون گوناگون آگاه و برخوردار باشد و بدان اشتغال ورزد.

مُتَمَرِّد = سرکش – عاصی – گردنکش – نافرمان.

مَخزونه = در خزانه نهاده شده – ذخیره کرده شده.

مِحنَة = آزمایش – بلا – آفت – گرفتاری – سختی – دشواری – درد – رنج- غم – غصّه – اندوه ( ج: مِحَن )

مَرتَع = چراگاه – ( ج: مَراتِع )

مُرافِق = رفیق – مصاحب – موافق – همراه – همراه در سفر – (مُرافَقه = رفاقت – همراهی – همگامی – با هم دوست شدن – مصاحبت) – ( رافَقَ یُرافِق مُرافَقَةً )

مُراهِق = کودک نزدیک به بلوغ – کودک در آستانۀ بلوغ – بالغ – ( مُراهَقَت: بلوغ – به سن بلوغ رسیدن – بالغ بودن – در آستانۀ بلوغ قرار گرفتن ) – (راهَقَ یُراهِقُ مُراهَقَة ).

مُستَوِیاً = (علی) = قرار گرفته – استقرار یافته – نشسته – جایگزین شده – جالس ) – (به طور برابر و یکسان و مساوی )

مُسَلِّی = دلداری دهنده – تسلیت گوینده (یا) دهنده.

مَشاهد مُشرَّفه = مشاهد شریفه: قبر مطهّر منوّر حضرت محمّد و قبور ائمّهء اَطهار- مفرد: مَشهد \_ شریفه : والا – ارجمند – بزرگ قدر

( لغت نامه دهخدا)

مصیبت کُبری = فاجعۀ بزرگ – رویداد دردناک و اندوه بار بزرگ – در این جا، مراد: رویداد صعود حضرت بهآءالله است.

مَضی = گذشت زمان – گذشتن – رفتن.

مُعَزِّی = تعزیت گوینده – دلداری دهنده (یا) گوینده – تسلیت دهنده.

مُغَبَّرَة = غبار آلوده – تیره و تار – خاک آلوده – گرد آلود – غبار آلود.

مَغموم = افسرده – غمگین – اندوهگین.

مَکَدَّرَة = ناخوش آیند و ناگوار – تلخ و ناگوار – آشفته و پریشان – تیره و تار – تلخ کام.

مِن حَیثُ هِیَ هِیَ = همان گونه که هست – این چنین که آن هست.

مُنشَآت = نوشته ها – نگارش ها – (مفرد: مُنشَأَة )

مَنشور جلیل = نوشتۀ نفیس و ارزشمند.

مَنشور آفاق = پهنۀ جهان.

مَنصوص = معیّن شده – تعیین شده.

مَنقَبت = مَفخرت – صفت و خصلت نیک و ستوده – ( ج: مناقب ).

مُواظب خدمت = پیوسته در کار خدمت کوشا و با پشتکار – پیوسته دست اندر کار و ملازم خدمت.

مُوجد = پدید آورنده – آفریننده – ایجاد کننده –آفریدگار – خالق.

مَوطِئ = جای پا – قدمگاه – جای قدم – (ج: مواطِی ) – ( وَطِئَ یَطَأُ وَطأً : گام برداشتن – قدم زدن – راه رفتن – سالک شدن ).

مُهَیمِن = غالب – چیره.

حرف " ن "

نائی (نایی) = نای زن – نی نواز.

نَبَأ عظیم = در لغت به معنی: خبر بزرگ –در آثار حضرت بهآءالله، مراد، خود حضرت بهآءالله و همچنین مظهریّت و ظهور آن حضرت است.

نِعمَة = مال – ثروت – دارایی – روزی – بخشش – آسایش – رفاه – (ج: نِعَم، نِعَمات و أَنعُم ).

نَفَحات = بوی های خوش و نیکو – نسیم های خوش و نیکو ( مفرد: نَفحَة ).

نِقمَة = عقوبت – عذاب – گرفتاری بزرگ – آزار و اذیّت مقابل نعمت و راحت – (ج: نِقَم و نَقِمات ).

حرف " و "

وَجَدَ یَجِدُ وجوداً = یافتن – درک کردن – دیدن.

وَرَقَة = یک برگ – برگ درخت – ( یک ورقه کاغذ ) و جمع آن: وَرَقات: به طور خصوص، لقب زنان خویشاوند با حضرت باب و حضرت بهآءالله است که از سوی آن حضرت به آنان داده شده است. و نیز به طور عموم، در آثار حضرت بهآءالله و حضرت عبدالبهآء بر زنان بهائی که به منزلۀ برگ های درخت آئین یزدانی هستند، اطلاق گردیده است.

وَرَقَتی = در این جا، مراد، بی بی جان بیگم، زوجۀ افنان کبیر است.

حرف " ی "

ید طولَی داشتن = قدرت و توانایی و دانایی بسیار داشتن.

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*